

۲۷ شهریور ۱۳۶۵ در نیمه شبی آرام مصطفی با به این دنیا گشاد و ۲۸ ساعت بعد هم مرتضی در روز دوقلویی شش گانه مادر می گوید: آن همان اولی هم‌عاجا با یکدیگر بودند و باهم بزرگ شدند این دو برادر کرمانشاهی در مدارس دولتی شهر سرخ خواندند و سپس در رشته مکانیک دانشگاه امام حسین (ع) قبول شدند و از یگان های تخصصی هوافضا (ف ۱۳۵) و خدمت در ارتش مصطفی و مرتضی نه تنها در این زمان آمدن باهم همراه بودند بلکه هنگام رفتن هم از یکدیگر جدا نشدند.

در حمله ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ به هیستوسیتی به کشورمان دوقلوهایی با هم بااصله ۱۸ سانت به شهادت رسیدند و در روز عید غدیر به دیدار مادر ایشان رفتند. پدر و مادر این دو شهید دادگار اما در ملاقات ایستاده اند. مادر شهیدان سرخ نفس می گوید: «من، صرامت شهیدم، خدا را گواه می گیرم، وقتی این تمام شد، من داذم عاشق شدم. در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۴ «عید صادق» مثل مردم بر رخم زخم نم زدند. دیدم و فهمیدم که مصطفی و مرتضی بی پناه بودند. فرزندهای من، پسرهای من، مادرهای میدان، همه با غریب و با ملاقات ایستاده اند».

می گویند: «دلش می خواست بعد از خدمت در یک جای دولتی مثل شرکت نفت مشغول به کار شود. می خواست همزمان ادامه تحصیل بدهد. تکیه کار امنش بودم و خیلی با هم گپی می زدیم. شب جمعهای که جنگ شروع شد، پشت پل تپاش نشسته بود که یک دفعه گفت مامان، اگر من شهید بشم دلتنگم می شی؟ گفتم علی رضا این چه حرفیه! اما اصرار داشت «مامان، جنگه، من سربازم، ممکنه...» و من فقط متواسم بگویم مگه میشه دلتنگ برآیم تنم شده؟»

او با چشمانی اشکبار به آخرین حرف های پسرش برمی گردد: «چند سال پیش هم یک بار گفته بودم که شما را سربلند می کنید. حالا می فهمم منظورش چه بود. بعد از چند ماهه وقتی برای او حجله گذاشتیم، تازه همسایه رو به رویی افتد که پسرری به نام علی رضا داشتیم؛ همقد که آرام، سربلند و سربه زیر بود. در قطعه ۴۲ بزم (حرف و سرکرد از آن سنگ قبرها، یک جوان مثل علی رضا هستند؛ از آرزو، با خانواده، با یک داستان. پسر من هم یکی از همان هاست؛ یکی از هزارانی که برای این خاک ایستادند.

آرزو شغل دولتی تا آرام گرفتند در قطعه ۴۲

نو شبها در خانه پروژه های برنامه نویسی انجام می داد و به آینده امیدوار بود. مادرش با حسرت

شهید ابوالفضل ابدام، از نیروهای زنده و خوش سابقه سپاه پاسداران و از محافظان نزدیک سرلشکر شهید حسین سلامی بود که در کنار فرمانده محبوب خود، در حمله هوایی مستقیم رژیم صهیونیستی، جان خود را تقدیم آرمان‌های انقلاب و ولایت کرد.

صحبتهای این خانم از همدلی مردم،
من را یاد حرفهای مادر شهید معماریان
در کتاب «تنها گریه کن» انداخت و وقتی
به سراسر محقق نمود خوش به حال
شماها که در جبهه می جنگید و ما برای
نخستین بار حرف مادرش را رد کرده
بود: «امان جان! ببخشید! چرا همیشه
می گین خوش به حال شماها که مرد هستین و می تونین برین
جبهه! خدا به اندازۀ وظیفه هر کسی بهار تکلیف کرده و از ش
سؤال می کنه. شما که خاموشی که وظایف تا اندازۀ دوخته به
درو از لباس زرمندۀ پاشه و ندوزی، مسئولی.

بواعد زمانی:

تاریخ انتشار فراخوان: ۱۴۰۴/۰۴/۲۸

مهلت دریافت اسناد فراخوان: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱ ساعت ۱۹:۰۰ عصر

مهلت ارسال پیشنهادات: ۱۴۰۴/۰۵/۱۲ ساعت ۱۹:۰۰ عصر

زمان بازگشایی پاکت ها: ۱۴۰۴/۰۵/۱۳ ساعت ۱۴:۰۰

محلتهای تماس و آدرس شرکت سرمایه گذاری شهر: تهران - خیابان طلائع امام و عصر (عج) - بالاتر از خیابان زرتشت - کوچه میر هادی - پلاک ۷ - تلفن ۴۳۷۱۶۰۰۰